



اشراق در سدهٔ هفتم میلادی

دکتر علی نقی منزوی

مجلهٔ کاوه، مونیخ، شمارهٔ ۳۸، سال ۹، آذرماه ۱۳۵۰، دسامبر ۱۹۷۱، شوال ۱۳۹۱، برگهٔ ۶۱۸-۶۲۶

به کوشش

محمدابراهیم ذاکر

۱.....	اشراق در سده هفتم میلادی.....
۱.....	مقدمه.....
۱.....	خاستگاه افکار اشراقی.....
۱.....	اشراق و افکار هندوایرانی.....
۲.....	اشراق و اهل صُفه.....
۷.....	اشراق و غُلو.....
۹.....	کیسانیان.....
۱۰.....	مکتب اشراقی کیسانی.....
۱۱.....	نبوت و وحی.....
۱۱.....	ملائکه.....
۱۲.....	تکامل عقاید کیسانیان.....
۱۲.....	دانش‌های نهانی.....
۱۳.....	عدالت.....
۱۴.....	مهدی و رجعت.....
۱۵.....	تأثیر کیسانیان در واژگونی بنی‌امیه.....
۱۶.....	کتاب‌نامه.....
۱۶.....	نمایه کتاب و مقاله.....

اشراق در سده هفتم میلادی

مقدمه

خاستگاه افکار اشراقی

افکار اشراقی ایران که در سده ششم و آغاز هفتم در مدارس چندیشاپور، حران، نصیبین، تدریس می‌شد، پس از فرونشستن یورش‌های عرب در پی راهی بود تا بتوان در میان جامعه نوبنیاد آشکار گردد. گرایش به اشراق وجه مشترک جنبش‌های فکری ایران در این قرن می‌باشد که در دو رشته و با دوروش متمایز «میان‌رو» و «تند» به چشم می‌خورد:

بخش ملایم این جنبش‌ها توانست از گروه ناراضی اهل صُفه از یاران پیغمبر و پس از ایشان از تابعان آنان که به زاهدان هشت‌گانه معروف‌اند، استفاده نمایند، و بخش تند و حاد آن افکار جای خویش را در میان گروه‌های غالبان (غلات) بیافت.

اشراق و افکار هندوایرانی

روی هم رفته اطلاعات ما از افکار اشراقی در این سده به دلایل زیر بسیار کم و تاریک می‌باشد.

۱- در این قرن حکومت به دست مردمی افتاده بود که به کلی از این مسائل به دور بوده و به جای آن از حس برتری جویی ملی پُر برخوردار بودند. در آغاز کار به هیچ کس غیر عرب حق اظهار نظر داده نمی‌شد تا آن جا که سلمان فارسی با وجود آن هاله قُدوسیت که پیغمبر از اخبار و احادیث برایش به جا نهاده بود، از برخی حقوق مهم اجتماعی محروم به حساب می‌آمد، پس بدین سبب صاحب‌نظران ایرانی در این دوره برای اظهار نظر خویش به دور یک تن عرب که معلوم نیست تا چه اندازه این افکار را درک کند جمع می‌شدند تا وی این افکار را به نام خویش طرح کند.

۲- تحقیقاتی که اخیراً در تاریخ صدر اسلام به عمل آمده نشان می‌دهد که چگونه فرمانروایان و خلفا برای اثبات نظریات خویش دست به جعل تاریخ زده‌اند. دکتر علی الوردی^۱ نشان داد که چگونه اینان نام «عمار یاسر» این مرد خدا را به «عبدالله بن سبا» تغییر داده و چه دروغ‌ها به او نسبت داده و در تاریخ ثبت کرده‌اند و سید مرتضی عسکری نشان داد که این تاریخ سازی خلفا تا آن جا پیشرفته است که یک صد و پنجاه تن شخصیت افسانه‌ای جعل کرده و نام یار و صحابی پیغمبر بر ایشان نهاده‌اند. تازه این مشت نمونه خروار است و سر نخ به دست محققان تاریخ می‌دهد که دنبال کار را بگیرند.^۲

۳- آثار باقی مانده از افکار اشراقی و تصویری که گروه غالبان از مفهوم‌های اشراقی داشته‌اند همگی به وسیله نوشته‌های دشمنان ایشان به دست ما رسیده است و همه آن‌ها از قلم و زبان اشعریان؛ یا حشویان؛ یا دیگر طرفداران سلف صالح، یعنی سنیان خشک و قشری می‌باشد و تنها نوبختی در میان ایشان شیعی است و او نیز از شیعیان معتدل و اعتزال‌پسند است و تاحدی بر ضد اشراق و کاملاً بر ضد به اصطلاح غلو بوده است. با همه این مشکلات من می‌کوشم آثار افکار اشراقی این سده را دنبال کنم و با کمک بررسی و تطبیق و گاهی حدس و گمان حقایق را جستجو نمایم و در این جا از کسانی که با حدس‌های من موافق نبوده، پوزش می‌خواهم.

اشراق و اهل صُفه

در میان کسانی که در مکه به پیغمبر اسلام گرویدند نام چندتن برده، نیم برده (مولا)، مستمند و آواره از نژادها و رنگ‌های گوناگون به چشم می‌خورد که پیش از دیگران برای افکار جدید اسلامی فداکاری می‌کردند و به درستی اینان پیش‌قراولان

^۱ علی الوردی استاد دانشگاه بغداد، وعاظ السلاطین، چاپ بغداد، ۱۹۵۱، ص ۲۷۴-۲۷۸.

^۲ سید مرتضی عسکری (د: ۱۳۸۶خ) در جلد اول کتاب خویش خمسون و مائه صحابی مختلق، یعنی صد و پنجاه یار ساختگی پیغمبر، نشان داده است که چگونه شخصی به نام سیف بن عمر کتابی پُر از دروغ ضد ایرانی و به نفع فرمانروایان عرب ساخته است و طبری این کهن‌ترین مؤرخ ما زودباورانه، همه این انبان دورغ را به تاریخ بزرگ خویش وارد ساخته است.

نهضت اسلام به شمار می‌آمدند^۱. پس از مهاجرت پیغمبر و یارانش از مکه به مدینه، اینان توانایی مالی برای ساختن یک کوخ و لانه برای خویش نداشتند. پیغمبر صُفه‌ای، یعنی گوشه‌ای از مسجدی را که خود ساخت به اینان اختصاص داد که خانه دسته‌جمعی آنان به شمار می‌رفت. بدین جهت ایشان به نام «اهل صُفه» و «اوفاض^۲» شناخته می‌شدند؛ البته پس از فتوحات عرب، بیشتر اینان به ثروت‌های هنگفت رسیده و به کلی دگرگون شدند و لیکن برخی از آنان که مورد بحث ما در این مقاله هستند از همکاری با دستگاه سیاسی خلافت ظاهری خودداری کردند و رنگ مذهبی مرحله نخستین اسلام را در خود نگاه داشتند.

از میان این گروه می‌توان نام‌های زیر را یاد کرد: سلمان فارسی، آن اصفهانی مزدکی دربه‌در شده^۳، مقداد مولا (نیم برده)^۴، ابوذر غفاری مستمند^۵، عمار یاسر مولای یمنی از مادر سیاه‌پوست حبشی^۶، حذیفه یمانی مولا^۷، بلال حبشی مولای سیاه‌پوست^۸، جناب مولا^۹، صهیب مولای رومی^{۱۰} خودپسندی ناشی از جهل، اعراب را به اهانت و آزار این گروه وامی‌داشت.

^۱ ابونعیم اصفهانی (د: ۴۳۰ / ۱۰۳۸م) از پیغمبر نقل کند که گفت: ما چهارتن پیش‌قراولان بشر هستیم: من پیش‌قراول عرب، سلمان پیش‌قراول فارس، صهیب پیش‌قراول روم، بلال پیش‌قراول حبشه (حلیة الأولیاء، ج ۱، ۱۸۵).

^۲ اوفاض: گروه مستمندان است؛ البته بعد از آن که مسلمانان ثروتی به دست آوردند پیغمبر در گوشه دیگر مسجد کوشکی ساخت و آن را قُبّه نامید، و در آن میهمانان والاتر را پذیرایی می‌نمود، پس اینان به «اهل قُبّه» و آنان به «اهل صُفه» شهرت یافتند (حلیة الأولیاء، ج ۱، ۳۴۷ - ۳۴۸).

^۳ حلیة الأولیاء، ج ۱، ۱۸۵ - ۲۰۸.

^۴ همان کتاب، ج ۱، ۱۷۲ - ۱۷۶.

^۵ همان کتاب، ج ۱، ۱۵۶ - ۱۷۰.

^۶ همان کتاب، ج ۱، ۱۳۹ - ۱۴۳.

^۷ همان کتاب، ج ۱، ۲۷۰ - ۲۸۳.

^۸ همان کتاب، ج ۱، ۱۴۷ - ۱۵۱.

^۹ همان کتاب، ج ۱، ۱۴۳ - ۱۴۷.

^{۱۰} همان کتاب، ج ۱، ۱۵۱.

در حقیقت تنها پیغمبر و علی بودند که میان افراد این گروه و دیگر مردم عرب فرقی نمی‌نهادند و دیگر اعراب، همگی بدیشان با نظر پستی می‌نگریستند و در این رفتار زشت، حتی سران قوم، مانند ابوبکر و عمر نیز شرکت داشتند.^۱

بونعیم گوشه‌ای از تحقیرها و آزارها که به وسیله اعراب بر این گروه وارد می‌شد، یاد نموده است. این گروه و طرفدارانشان در نسل بعد که در اصطلاح رجال‌شناسی مذهبی «تابعان» نامیده می‌شوند، هم‌چون اوئیس قرنی^۲ که جزو گروه هشت نفری زاهدان معروف آن عصر است، در اثر مخالفت با زورگویی‌های حکومت خلفای راشدین، از آلودگی‌های سیاسی تازه به دوران رسیدگان عرب، برکنار مانده بودند.

پس از مرگ پیغمبر این گروه به صورت مرکز اتکای مخالفان دستگاه خلافت در آمدند؛ زیرا که اینان در آغاز کار اسلام برای دفاع از ستم طبقاتی و ملی، بدان گروه و به پرهیزکاری و بی‌آلایشی پیغمبر خو گرفته بودند و نمی‌توانستند با خونریزی‌ها، قتل و غارت‌گری‌های جانشینان او موافق باشند. اینان که به دنبال شعار برابری رنگ‌ها و نژادها به زیر این پرچم آمده بودند، نمی‌توانستند به نژادپرستی خلفا^۳ تن در دهند و از این روی اینان از میان همه یاران پیغمبر تنها علی را پیرو با وفای محمد و اسلام دانسته و دیگر صحابه را رفیقان نیمه راه و بازگشته و به اصطلاح شرعی مرتد^۴ شناختند.

^۱ همان کتاب، ج ۱، ۳۴۶.

^۲ همان کتاب، ج ۲، ۷۹-۸۷.

^۳ بونعیم این گروه هشت نفری را در حلیة الأولیاء، ج ۲، ۸۷ یاد کرده، سپس هر یک را در چند صفحه معرفی نموده است.

^۴ چون عمر از دادن دخترش به سلمان خودداری کرد، سلمان به او گفت: چگونه نسبت مرا به خدا می‌پذیری و به خودت نمی‌پذیری؟ (حلیة الأولیاء، ج ۱، ۱۸۶) محرومیت از همسری با زن عرب و محرومیت از امام نماز جماعت بودن، سلمان را بسیار رنج می‌داده و بارها بدان اشارت می‌کرد (حلیة الأولیاء، ج ۱، ۱۸۹؛ طبقات ابن‌سعد، ج ۴، بخش ۱، ۶۵).

^۵ بگذریم از این که امروز عده‌ای به منظورهایی دم از اتحاد زده، چشم از حقایق تاریخی پوشیده و منکر هرگونه نارضایتی شیعه از خلفا می‌شوند، ولی تاریخ ۱۳۰۰ ساله شیعه و کتب اصول چهارگانه و دائرةالمعارف مذهبی «بحار الأنوار» راه را بر این گونه بازی‌ها می‌بندند. بهانه نقیه نیز امروز منتفی است، چون بحث‌های تاریخی و بدون غرض نباید، مانند گذشته اهانت به حساب آید تا نیازی به پنهان‌کاری باشد.

علی نیز که خود و پدرش از تهی‌دستان فامیل بودند، چه از آن جهت که خلافت را حق خود می‌شمرد و چه از آن روی که با دیدگاه این گروه به جهان می‌نگریست، به هر حال به افکار ایشان روی خوش نشان می‌داد. از این جا هسته مخالفت با دستگاه ریشه گرفت و منجر به قیام برضد سومین خلیفه و کشتن وی به دست همین گروه و طرفدارانشان گردید.^۱

در آثار باقیمانده از سده‌های سوم تا پنجم هجری (۹ تا ۱۱ میلادی) روایت و حدیث بسیار که محتوی و مضمون اشراقی دارد، به زاهدان اهل صُفه نسبت داده شده است، اما این اندازه مسلم است که سلمان در میان آن گروه دارای افکار اشراقی ایرانی بوده است. سابقه مزدکی بودن او و سپس مسیحی شدنش گواه روشن، برداشتن افکار گنوستیکی او است، به علاوه سفرهایش از اصفهان به رامهرمز و موصل و شام در جستجوی حقیقت، او را با افکار دانشگاه‌ها و دیرهای سر راهش از جندی‌شاپور تا حران و نصیبین و انطاکیه آشنا کرده بود.^۲ اخبار و احادیث دارای مضمون اشراقی که به وی منسوب شده است اگر دارای تواتر لفظی نباشد حتماً به حد تواتر معنوی می‌رسد^۳، یعنی از مجموع آن همه حدیث که به راه‌های گوناگون نقل شده است، می‌توان باور داشت که سلمان مردی اشراقی مسلک بوده و در پخش این فکر در میان گروه هفت جوش اهل صُفه تأثیر آشکار داشته است.

سلمان با استعمال زور به جای تبلیغ مذهب مخالف بود، چنان که روزی عده‌ای از اعراب سوره مریم را برکسی خوانده و پس از گفتگو، طرف را کتک زده بودند و او شکایت به سلمان برده بود، سلمان اعراب را محکوم کرده، گفت: شما بدترین دین‌ها و پست‌ترین زندگی را می‌داشتید، اکنون اگر بخواهید با نیرویی که خدا به شما داده است به مردم زورگویی کنید،

^۱ عمار یاسر یار وفادار علی که سنّیان او را عبدالله بن سبا نامیده و مؤسس مذهب شیعه خوانده‌اند اعتراف می‌کند که قاتل عثمان است (تاریخ طبری، ج ۱، ۳۱۴۶). یوسف بن عمر والی عبدالملک برکوفه در خطابه نماز جمعه گفت: نخستین شورش را علی و همکار زنگی او برپا کردند (النزاع و التخاصم، مقریزی، ۴۳).

^۲ ابن سعد واقدی (د: ۲۰۷ ق / ۸۲۲ م)، الطبقات، ج ۴، بخش ۱، ۵۳-۶۷.

^۳ این اخبار در طبقات ابن سعد و حلیه الأولیاء، ج ۱، ۱۸۵ - ۲۰۸ و در اسد الغابة و دیگر کتب رجال و در نفس الرحمان فی أحوال سلمان دیده می‌شود و لوی ماسنیون بیشتر آن‌ها را در تحقیقات خویش مورد استفاده قرار داده است.

روزی خداوند آن را از شما باز پس خواهد گرفت و به دیگران خواهد داد^۱. وی نارضایتی خویش را از یورش‌ها و کشتارها به نام فتوحات، سر بسته چنین بیان می‌کند: اگر این اعمال نیکو بود، پس چرا پیغمبر انجام نداد؟ و چرا وی گرسنگی را تحمل کرد^۲؟ گویا منظور سلمان اشارت به یورش‌هایی است که در زمان پیغمبر به وسیله اعراب بت‌پرست وحشی بر ایران آغاز شد و بر لشکریان مجهز خسرو پرویز که دچار نارضایتی‌های طبقاتی بود، در هفت جنگ^۳ پیروز گردیدند. پیغمبر به هیچ وجه در آن جنگ‌ها به اعراب کمک ننمود؛ لیکن هنگامی که اعراب در زمان عمر خواستند یورش‌های بت‌پرستان را دنبال کنند، نژادپرستانه حدیثی ساخته به پیغمبر نسبت دادند^۴ و برای آن که به یورش‌های جدید رنگ دیانت و اسلام بدهند کوشیدند تا یورش‌های پیشین دوره بت‌پرستی خویش را از یادها ببرند، اما در عین حال خودشان با اعراب بت‌پرست که قبلاً به خوزستان آمده تبعه ایران شده بودند، توطئه کردند و از پشت به لشکر ایران خنجر زدند^۵.

رسوخ این افکار سلمان و پخش آن پس از مرگ پیغمبر باب طبع خلفا که از راه اصلی اسلام منحرف شده بودند، نمی‌بود. ایشان مانند پیغمبر نبودند که با اریستکراسی عرب بجنگند و از افکار سلمان حمایت کنند و در پاسخ مخالفان بگویند: لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ^۶.

^۱ ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء، ج ۱، ۲۰۱-۲۰۲.

^۲ حلیة الأولیاء، ج ۱، ۱۹۹.

^۳ یعقوبی (ز: ۲۵۲ ق/ ۸۶۶ م)، تاریخ یعقوبی. چاپ صادر، بیروت، ج ۱، ۲۱۵؛ و طبری (م ۳۱۰-۹۲۲)، تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱، ۱۰۱۶.

^۴ این جنگ‌ها در اطراف ذی‌قار، جنوب کوفه رخ داد (تاریخ طبری، ج ۱، ۱۰۱۶).

^۵ تاریخ طبری، ج ۱، ۲۵۳۴-۲۵۳۷.

^۶ آیه ۱۰۳، سوره نحل، شماره ۱۶. این آیت در جواب کسانی آمده است که می‌گفتند پیغمبر افکار خویش را از سلمان می‌آموزد (تفسیر طبری). عایشه نیز اعتراض می‌داشت که سلمان شب‌ها تا دیر وقت با شوهرم می‌نشیند و وقت ما را می‌گیرد. (اسد الغابة، ج ۲، ۳۳۱) اما پیغمبر و علی بن ابی طالب همواره سلمان را چون یک عالم بزرگ می‌ستودند و می‌گفتند: او کتب اولین و آخرین را خوانده است (طبقات، ج ۱، بخش ۴، ۶۱؛ و حلیة الأولیاء، ج ۱، ۱۸۷).

ناسازگاری سلمان با دستگاه خلفا تا آن جا رسید که روزی صریحاً به عمر گفت: تو پادشاهی نه خلیفه پیغمبر^۱. از این رو، خلفا سلمان را به نام حکمرانی مدائن از مرکز دور انداختند، لیکن سلمان مولا در آن جا حاکمی بود که نه حق امامت جماعت داشت و نه امارت لشکر. امارت لشکر با سعد بن مالک بود که با سلمان میانه خوبی نداشت^۲.

دوران حکومت سلمان؛ یا به تعبیر درست تر تبعید او، در مدائن (تیسفون) بسیار تاریک است و دلیلی در دست نیست که وی در این مدت با متفکران و اشراقیون ایرانی مدارس حران؛ یا جندیشاپور روابطی برقرار کرده باشد؛ لیکن تأثیر اشراق و گنوسیزم ایرانی به وسیله سلمان در میان زهاد صدر اول و اهل صُفه مسلم است و در سخنان منسوب به آن گروه آشکار می باشد.

هم چنین خواهیم دید که تیسفون بعدها مرکز اشراقیان تندرو، به اصطلاح ملل و نحل نویسان: غلات بوده است و باز خواهیم گفت که یکی از سران ضد دستگاه خلافت در سده دوم به نام میمون قداح، خویش را از نوادگان سلمان می شمرد.

اشراق و غلو

غلو یا تندی و زیاده روی، واژه ای است که نویسندگان تاریخ ملل و نحل آن را به گروه هایی از صاحب نظران که بیشتر ایشان ایرانی بودند، نسبت داده اند و آنان را «غلات» خوانده اند، و آن را به زیاده روی در ستایش خاندان پیغمبر اسلام تفسیر کرده اند و ساده ترین نمونه آن را غالیان «علی الهی» نشان می دهند؛ لیکن آیا درست است که به همین سادگی کسانی بیایند و شخصی را خدا بدانند؟

^۱ و می توان این عبارت سلمان را قدیم ترین یادآور از مفهوم اشراقی برای امامت و خلافت و تفکیک امامت روحی از پادشاه ظاهری شمرد (تاریخ طبری، ج ۱، ۲۷۵۳).

^۲ روزی فرمانده لشکر تیسفون سعد بن مالک به دیدار سلمان آمده بود، سلمان پس از اندکی نصیحت وی را از خانه بیرون کرد (طبقات ابن سعد، ج ۱، بخش ۴، ۶۶).

باید در نظر داشت که در نوشتن این اتهام نامه‌ها به اصطلاح ریش و قیچی به دست دشمن بوده است و کسانی که منسوب به غلو شده‌اند در روزگار خویش بهترین صفات برجسته انسانی را از خود نشان داده‌اند و از نظر شجاعت و گذشت و فداکاری در راه عقیدت و ناهراسی از رنج و شکنجه و زنده‌سوزشدن تا مرگ و نمونه بارز شرافتمندی بوده و زبان‌زد مردم شده‌اند و هر یک با نسبت بدان روزگار صاحب نظری و دارای مکتبی علمی و مدرسه فلسفی بوده که در تاریخ ثبت شده است. کشندگان ایشان فرمانروایانی جاهل و مفتیانی قشری و لفظپرست و به اصطلاح خودشان اهل ظاهر بوده‌اند که جز نفرت مردم، چیزی به یادگار ندارند؛ بنابراین باید در افکار منسوب به این گروه‌ها دقت بیشتری به جا آورد.

یکی از مشخصات قابل توجه افکار این گروه، آمیختن افکار گنوسیستی و اشراقی است به وابستگی به خاندان پیغمبر و دوستی ایشان. ایرانیانی که با افکار اشراقی و وارستگی به اسلام می‌گرویدند، در لابلای شمشیر و سرنیزه‌ها در پی حقیقت می‌گشتند، و هر روز به گرد یکی از سران عرب جمع شده، صفا و وارستگی توقع می‌داشتند، اما در این سران جز طمع به چپاول چیزی نمی‌دیدند، تا آن که متوجه خاندان پیغمبر و یاران ایشان از اهل صُفه گشتند و گم گشته خویش را یافتند.

از کسانی که ایرانیان در آن روزگار تاریک به دور ایشان جمع شده و افکار اشراقی خویش را به زبان آنان پخش می‌کردند می‌توان نام عمار یاسر (یا همان عبدالله بن سبا) و مختار بن ابی‌عبیده ثقفی را یاد نمود. اینان افکار اشراقی را از اطرافیان ایرانی خویش گرفته و به صورت نادرست و مسخ شده بیان می‌کردند، سپس دشمنان آنان از اطرافیان بنی‌امیه و زبیریان آن افکار را مجدداً مسخ کرده و به نام آنان در کتب ملل و نحل ثبت کرده‌اند؛ لیکن نامی از ایرانیانی که آن افکار را به ایشان می‌رسانیدند کمتر باقی مانده است، چه در آن روزگار کسی جز عرب را حق اظهار وجود نبود تا چه رسد به اظهار نظر. آری در ارتباط سلمان با عمار یاسر (عبدالله سبا) هیچ‌گونه تردید نیست و از هزاران تن ایرانیان پیرامون مختار ثقفی، به «کیسان» نامی بر می‌خوریم که به اصطلاح چشم و گوش مختار بوده است.

کیسانیان

یکی از نخستین فرقه‌هایی که در سده اول اسلام، یعنی شصت سال پس از ویرانی تیسفون به دست عرب^۱ تحت تاثیر افکار تند اشراق ایرانی به وجود آمد، در تاریخ مذاهب بدین نام خوانده شده است و نسبت آن به یک دانشمند^۲ ایرانی است که مولای عربی به نام «عُرَیْنَه» بود^۳؛ و یا مولای علی بن ابی طالب بوده است. نام این مرد کیسان و کنیتش را ابوعمره یاد کرده‌اند.

هنگامی که مختار پسر ابوعمید ثقفی برای انتقام‌جویی از قاتلان حسین بن علی، علیه بنی‌امیه قیام کرد، ایرانیان از موقعیت استفاده کرده به دور وی گرد آمدند، یکی از افراد هشیار این مردم همین کیسان بود که چنان به مختار نزدیک شد که به ریاست شرطه (پلیس) او در کوفه منصوب گردید و به گفته نوبختی صاحب سر و همه کاره او بود. کیسان با کمک بیست هزار ایرانی که همراه داشت، خانه‌های بزرگان عرب کوفه را که جزو قاتلان حسین بودند باز می‌جست و ایشان را مجازات می‌کرد.^۴

سپس مختار ابراهیم پسر اشتر را با چهل هزار تن ایرانی که برای آزاد شدن^۵ به گرد او جمع شده و «حمرا»^۶، یعنی سرخ‌ها خوانده می‌شدند به جنگ سپاه خلیفه اموی شام فرستاد. برای دریافتن جنبه ملی این جنگ باید به این حادثه توجه کرد

^۱ سقوط تیسفون به سال (۱۶ ق / ۶۳۷ م) و قیام کیسانیان به سال (۷۶ ق / ۶۹۵ م) بوده است.

^۲ شهرستانی (د: ۵۴۸ ق / ۱۱۵۳ م) در کتاب الملل و النحل، ج ۱، ۱۴۷ و دیگر ملل و نحل نویسان به دانشمندی کیسان اشارت کرده‌اند.

^۳ ابوعمره کیسان از یاران بسیار نزدیک مختار بود و نظراتش بر روی نظر مختار تأثیر داشت. او از موالی (بردگان آزادشده) بنی‌عُرَیْنَه از طوایف قبیله عرب بَجِیْلَه (رجال کشی، رجال، برگه ۱۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۶، ۳۵).

^۴ نک: دینوری (د: ۲۸۲ ق / ۸۹۵ م)، الأخبار الطوال، ۲۹۲؛ و طبری. تاریخ طبری، ج ۲، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۶۲، ۷۲۱. و از جمله کسانی که به دست این کیسان کشته شدند، عمر سعد بود که خودش قاتل حسین و پدرش سعد وقاص قصاب معروف ایران است که در جنگ‌های فتوح، صدها هزار افراد این کشور را کشته؛ و یا در بدر کرد.

^۵ بغدادی، الفرق بین الفرق، برگه ۴۸ - ۵۰.

^۶ دینوری، الأخبار الطوال، برگه ۲۹۳ و دیگران.

که: چون عمید حباب در نصیبین وارد اردوگاه این لشکر شد از ابراهیم اشتر گله کرد که چگونه در همه این سپاه بزرگ کسی به زبان عربی آشنا نیست؟

ابراهیم پاسخ داد که «به خدا سوگند اگر مجبور شوم برای جنگ با سپاه شام از موران نیز کمک می‌گیرم، چه رسد به اینان که همگی زادگان اسواران و مرزبانان اند.» به دست این سپاه عبدالله زیاد حاکم پیشین کوفه و سرکُشندگان حسین علی کشته آمد.^۱

مکتب اشراقی کیسانی

از جنبه‌های سیاسی این نهضت ملی که بگذریم، آثار اشراقی ایرانی آن، از لابلای پوسته‌های تهمت و دروغ و دلنگ که دشمنان این مکتب بدان بسته‌اند، آشکار است. نهضتی که زیر بنای آن را مولایی دانشمند چون کیسان و بردگان آزاد شده ایرانی نهاده بودند، رو بنای آن گاهی به نام مختار ثقفی و گاهی به نام محمد حنفیه جلوه‌گری می‌کند و مکتبی علمی و فلسفی به وجود می‌آورد و افکار اشراقی ایرانی آشکار مطرح می‌سازد. اگر چه تابلوی این مدرسه در مدینه به در خانه محمد حنفیه کوبیده شده بود، ولی از بصره و کوفه و تیسفون الهام می‌گرفت، محمد حنفیه که روزگاری در لشکر پدر جنگ‌ها کرده، پس از کشیده شدن به این مکتب، به تفکیک امامت روحی از خلافت ظاهری قائل شده، و در پاسخ یاران که به قیامش می‌خواندند، می‌گفت: به خدا اگر یک تن مخالف داشته باشم، برای خلافت ظاهری نمی‌جنگم. او طرفدار تساوی ملل بود و می‌گفت: نه عرب بودن محمد دلیل برتری عرب‌ها بر فارس‌ها است و نه هاشمی بودن وی سبب برتری ما بر دیگران است.^۲ **و نیز می‌گفت:** خدا با دوستان ما است، اگر چه از دیلمان باشند.^۳

کیسان می‌گفت: محمد بن حنفیه جانشین علی بن ابی‌طالب است و او جانشین بی‌فاصله پیغمبر بوده است و سه خلیفه پیشین و همه کسانی که در جنگ‌های جمل و صفین برضد علی قیام کردند، همه کافر و مرتد هستند.

^۱ دینوری، الأخبار الطوال، برگه ۲۹۳ - ۲۹۵.

^۲ طبقات ابن سعد، ج ۵، ۶۹.

^۳ طبقات ابن سعد، ج ۵، ۷۱.

نوبختی می گوید: محمد حنفیه گاه به گاه رفتار مختار و سردار او کیسان را تایید می کرد.^۱

اما شهرستانی می گوید: محمد حنفیه از غلو دوری می جست^۲ و این می رساند که عقاید کیسان و مختار آن قدر که سنیان جنجال کرده اند تند روانه نبوده، و برای محمد حنفیه و زین العابدین علی بن الحسین قابل قبول بوده است که با ایشان روابط حسنه می داشتند^۳.

نبوت و وحی

منابع تاریخی همچون مقالات اشعری و الفرق بین الفرق بغدادی که تحت تأثیر روایات امویان و زبیریان نوشته شده است به مختار نسبت داده اند که وی ادعای نبوت و نزول وحی می کرده است؛ لیکن شهرستانی و نوبختی می گویند: وی خود را نماینده محمد حنفیه می خوانده است. این اختلاف به ما می فهماند که بی توجهی مؤرخان سنی سلفی به معنی علم اشراقی، ایشان را دچار این اشتباه نموده، که گاهی از آن به نبوت و وحی و گاهی به علوم نهانی تعبیر کرده اند. آن الهام که کیسان و مختار مدعی آن بودند همان نبوغ ریاست مدینه فاضله ای می باشد که بعدها فارابی آن را توضیح داده است و آن نوعی الهام عمومی بوده که ناشی از قوت متخیله است نه وحی متافیزیکی.

ملائکه

و نیز همان منابع سنی به مختار نسبت داده اند^۴ که مدعی شده بود که در حال جنگ، ملائکه به کمک او و یارانش می آیند. و این بنا بر عقاید ایرانی است که ارواح خیر در هنگام ستیز انسان با پدیده های شرور به کمک او می شتابند. استمداد از ارواح خیر نیز نزد آنان معمولی بوده است^۵.

^۱ نوبختی، فرق الشیعة، برگه ۲۳ - ۲۴.

^۲ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ۱۴۸.

^۳ مختار کنیزی به زین العابدین هدیه کرد که مادر زید بن علی گردید.

^۴ شهرستانی در کتاب الملل و النحل و اشعری در کتاب مقالات الاسلامین.

^۵ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان.

مسأله‌ای که در این جا نباید فراموش کرد، این است که سرزمین بین‌النهرین کمی پیش از اسلام در اثر نفوذ مسیحیان از مرزهای روم و نفوذ محلی مانویان و دیصانیان، مردم با مصطلحات توراتی و یهودی تا اندازه‌ای آشنا شده بودند، تا آن جا که در میان عقاید اشراقی مردم نیز جسته گریخته این اصطلاح‌ها یافت می‌گردید و به همین سبب می‌بینیم که در معتقدات کیسانیان با «کرسی علی بن ابی‌طالب» بر می‌خوریم که به جای «تابوت سکینه» که در تورات یاد شده است، با خود در جنگ‌ها می‌بردند.^۱

تکامل عقاید کیسانیان

پس از مرگ محمد حنفیه اشراقیان ایرانی به دور پسرش ابوهاشم گرد آمدند. وی مکتب پدر را گسترش داد و مسایل نوین مانند عدل و اختیار و علم نهانی را مطرح ساخت:

دانش‌های نهانی

۱- **دانش‌های نهانی:** متون مقدس کهن ایرانی در اواخر عهد ساسانی با برخورد به علوم جدید نیاز به تفسیر و تأویل پیدا کرد، اما محافظه‌کاران متدین زردشتی از ترس هرج و مرج، تفسیر آن را جزو علوم نهانی ویژه مغ‌ها و سران مذهبی می‌شمردند و مانویان و مزدکیان را بی‌باکانه در تفسیر متون مقدس تندروی می‌کردند «زندیک» یعنی تأویل کننده؛ یا طرفدار تفسیر «زند» می‌خواندند.

در صدر اسلام سنیان همین لقب را به کسانی که متون مقدس اسلامی را تأویل کرده با علوم جدید تطبیق می‌کردند، دادند و ایشان را «زندیق» خواندند. به گفته شهرستانی اهل تأویل (که همان اشراقیان ایرانی بودند) معتقد بودند که: همان‌گونه که انسان دارای روح و جسم است و هر مجازی در این جهان دارای حقیقتی در آن جهان می‌باشد، متون مقدس آسمانی نیز دارای لفظ ظاهری و روح باطن بوده و روحش با مرور زمان تکامل می‌یابد و فقط انسانی که مدارج علمی معینی

^۱ شهرستانی، الملل و النحل.

را طی کرده و ریاضت‌های معینی را انجام داده باشد و بر دانش‌های نهانی آگاهی یافته باشد، حق تفسیر و تأویل این متون را خواهد داشت.^۱

کیسانیان می‌گفتند: علم سری تأویل را علی بن ابی طالب به فرزندش محمد حنفیه سپرده است^۲ و کیسان آن علوم را از علی و محمد حنفیه دریافته است.^۳

کیسانیان صاحب علم سری تأویل را «مرد» (رجل) می‌نامیدند و می‌گفتند: کسی که مرد ندارد، دین ندارد^۴ و این جمله در آثار صوفیان یک قرن بعد به عبارت «من لا شیخ له لا دین له»^۵ دیده می‌شود.

عدالت

۲- عدالت: مسأله دیگر که برای نخستین بار در اسلام به وسیله این مکتب طرح شد، عدالت خدا و مختاربودن بشر است. عدل و اختیار از نتایج اصول ثنوی ایران است، جهان ما سنتز برخورد دو جهان روشنایی و تاریکی است و انسان که تکامل یافته‌ترین اجزای این جهان مرکب می‌باشد، در میان دو جاذبه از آن دو جهان، آزادی و اختیار کامل دارد که به هر طرف که بخواهد بگراید و تنها عقل وی بدو حکم می‌کند که با کردار نیک، به جهان روشنایی و خیر بگراید. این آزادی و اختیار آدمی با توحید عددی و شخصی اسرایلی سازی ندارد، چه اگر آدمی زاد، تنها در برابر یک جاذبه باشد، اختیاری برای او باقی نمی‌ماند و با بی‌اختیاری او عدالت خداوند بی‌معنی به نظرش می‌رسید. از این رو، می‌بینیم همه سنن حشویه و پیروان سلف صالح، منکر عدالت خدا بوده و نیکی و بدی را بسته به دستورات شرعی می‌دانند نه بر طبق عقل انسان.

^۱ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ۱۵۰ - ۱۵۱.

^۲ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ۱۵۰ - ۱۵۱.

^۳ همان کتاب، برگه ۱۵۱.

^۴ همان کتاب، برگه ۱۴۷.

^۵ کسی که پیر و مراد ندارد، دین ندارد.

طاش کبری زاده می گوید: سران فرقه‌های عدلیه، معتزلیان و مرجئه همگی شاگردان مکتب ابوهاشم و کیسانیان بودند.^۱ برادر ابوهاشم، حسن پسر محمد حنفیه کتابی در باره مذهب ارجاء (از مذاهب عدلی) تألیف کرده است.^۲ متأسفانه این کتاب، امروز به دست نیست تا دانسته شود که تا چه اندازه افکار کیسان مولا و اشراقیان ایرانی سده نخستین هجری (هفتم میلادی) را منعکس می‌ساخته است.

مهدی و رجعت

۳- مهدی و رجعت: بسیاری از ملت‌ها پس از شکست‌ها و ناکامی‌ها به انتظار روزگار کامیابی دلخوش می‌داشتند و این باور جزو اعتقادات ایشان می‌گردید. یهود نیز پس از تسلط خارجیان دچار این اعتقاد به انتظار آمدن نجات‌دهنده مسیح بودند. در ایران نیز این عقیده وجود یافت که سوشیانت نامی خواهد آمد. مسیحیان نیز معتقدند که در آخر زمان مسیح دوباره بازمی‌گردد. مجموع این افکار که هیچ ارتباطی با اشراق ندارد پیش از فتح عرب در عراق وجود داشت و داخل اعتقاد کیسانیان کوفه در آمد.

ایشان می‌گفتند: محمد حنفیه نمرده است و مهدی نجات‌دهنده امت از شرّ بنی‌امیه خواهد بود. خود محمد نیز پیش از مرگ چنین ادعا را می‌داشته است^۳ و همان‌طور که «فرّه ایزدی» در خاندان ساسانی از پشت به پشت دیگر منتقل می‌شد و نشانه پادشاه از آن خانواده بیرون نمی‌شد، برخی از کیسانیان گفتند: امامت از خاندان محمد حنفیه بیرون نخواهد رفت و مهدی از میان آنان آشکار خواهد شد.^۴

^۱ طاش کبری زاده، مفتاح السعادة، ۲۴۳.

^۲ ارجاء مذهب کسانی است (مرجئه) که می‌گفتند: اهمیت پاکی عقیده بیش از عبادت ظاهری است.

^۳ طبقات ابن سعد، ج: ۶۸ - ۶۹.

^۴ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ۱۵۱.

تأثیر کیسانیان در واژگونی بنی امیه

پس از مرگ ابوهاشم پسر محمد حنفیه در سال (۹۷ق / ۷۱۵م)، کیسانیان به پنج گروه بخش شدند. دو گروه جانشین او را از میان خانواده اش برگزیدند و یک گروه آن را به عبدالله کندی دادند و دسته پنجم که بیش از دیگران اهمیت یافت امامت را حق محمد (۵۴ - ۱۲۵ق) بن علی بن عبدالله بن عباس (جد بنی عباس)^۱ دانستند. اندک اندک نام کیسانیان به نام شیعه بنی عباس تبدیل گردید.

یک وصیت نامه تاریخی که ابوهاشم برای محمد بن علی (جد بنی عباس) نوشته در تاریخ یعقوبی که در ۲۵۲ق / ۸۶۶م تألیف شده ثبت است^۲، و گرچه شاید آن را بنی عباس ساخته باشند؛ لیکن به هر حال یک سند کهن اشراقی و در عین حال تشکیلاتی باطنی می باشد که ما را به طرز کار و مبارزه مخفی آنان علیه بنی امیه که منجر به واژگونی آن دولت و روی کار آمدن بنی عباس گردید، آشنا می سازد.

^۱ ابو عبدالله محمد (۵۴ - ۱۲۵ق) فرزند علی (۴۰ - ۱۱۷ق) فرزند عبدالله (۳ - ۶۸ق) فرزند عباس بنیان گذار شبکه داعیان و طرفداران پایه گذاری کرد. فرزندش ابراهیم امام (۸۲ - ۱۳۲ق) ابومسلم را به خراسان فرستاد و خیزش ایرانیان با فرماندهی ابومسلم در ۱۲۹ق علیه خاندان بنی امیه از خراسان آغاز شد. برادر وی ابوالعباس عبدالله سفاح (د: ۱۳۶ق) نخستین خلیفه عباسی شد.

^۲ تاریخ یعقوبی، چاپ دارصادر، بیروت، ج ۲، ۲۹۷.

کتابنامه

نمایه کتاب و مقاله

اخبار الطوال، دینوری (د: ۲۸۲ ق / ۸۹۵م)، پژوهش سعید رافعی، کتابخانه الأزهریه، قاهره، ۱۳۳۰ق؛ پژوهش عبدالمنعم عامر، چاپ قاهره، ۱۹۶۰م.

إختیار معرفة الرجال، رجال کشی؛ یا معرفة الثاقلین، محمد فرزند عمر کشی (د: ۳۴۰ق)، تصحیح و تحقیق حسن مصطفوی، مقدمه نگاری محمد واعظزاده خراسانی دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مرکز تحقیقات و مطالعات، مشهد، ۱۳۴۸خ؛ دیگر: تحقیق و تصحیح محمدتقی فاضل میبدی و ابوالفضل موسویان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۲خ.

اسد الغابة في المعرفة الصحابة، عزالدین ابن اثیر (۵۵۵ - ۶۳۰ق)، ابوالحسن علی فرزند محمد شیبانی جزری، پژوهش محمدابراهیم بنا و محمد احمد عاشور و محمود عبدالوهاب فاید، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۷۰م؛ پژوهش علی محمد معوض و عادل احمد عبدال موجود، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۴م.

اشراق در سده هفتم میلادی، علی نقی منزوی، مجله کاوه، مونیخ، شماره ۳۸، سال ۹، آذرماه ۱۳۵۰، دسامبر ۱۹۷۱، شوال ۱۳۹۱، برگه ۶۱۸-۶۲۶.

ایران در زمان ساسانیان، آرتور امانوئل کریستن سن، ۱۹۴۴م؛ ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷خ. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بحار الأنوار، ملامحمدباقر مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق) فرزند ملامحمدتقی، تصحیح محمدباقر بهبودی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ق.

تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، تاریخ الأمم و الملوک محمد فرزند جریر طبری (د: ۳۱۰ ق / ۹۲۲م)، چاپ اروپا؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۵ جلد، ۱۳۵۲خ؛ و در سال ۱۳۵۳خ، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۶ جلد. تاریخ یعقوبی، احمد فرزند ابویعقوب (د: ۲۸۴ق)، به کوشش هوتسما، صادر، بیروت، ۱۳۳۹خ / ۱۹۶۰م؛ ترجمه محمدابراهیم آیتی، دو جلد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱خ.

- تفسیر طبری، جامع البیان عن تأویل القرآن، محمد فرزند جریر طبری (د: ۳۱۰ ق / ۹۲۲ م)، مصطفی سقا، قاهره، ۱۹۵۷ م؛ پژوهش محمود محمد شاکر، قاهره، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م.
- حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی (د: ۴۳۰ ق / ۱۰۳۸ م)، به کوشش کمال یوسف، بیروت: دارالفکر.
- خمسون و مائه صحابی مختلق، مرتضی عسکری، بغداد، منشورات کلیة اصول الدین، ۱۳۸۷ ق.
- رجال کشی نقل از مجمع الرجال قهپایی
- طبقات ابن سعد، طبقات الکبری، ابن سعد واقدی (د: ۲۰۷ ق / ۸۲۲ م)، ابو عبدالله محمد فرزند سعد فرزند منیع (۱۶۸-۲۳۰ ق / ۷۸۴ - ۸۴۵ م)، دار صادر، بیروت.
- الفرق بین الفرق و بیان فرقة الناجیة منهم، عبدالقاهر فرزند طاهر فرزند محمد اسفراینی بغدادی (د: ۴۲۹ ق)، تصحیح محمد بدر، قاهره، ۱۹۱۰ م / ۱۳۲۸ ق؛ چاپ دیگر: تصحیح محمد الکوثری، قاهره، ۱۹۴۸ م؛ دارالآفاق بیروت، ۱۹۷۷ م؛ برگردان محمدجواد مشکور، ۱۳۳۰ خ؛ دارالجیل، بیروت، لبنان، ۱۹۸۷ م / ۱۴۰۸ ق.
- فِرْقُ الشَّیْعَةِ، ابومحمد حسن فرزند موسی نوبختی (سده ۴ هـ)، هلموت ریتز، مطبعه دولت، استانبول، ۱۹۳۱ م؛ برگردان محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۲۵ خ.
- قرآن
- مجله کاوه، مونیخ، شماره ۳۸، سال ۹، آذرماه ۱۳۵۰، دسامبر ۱۹۷۱، شوال ۱۳۹۱، برگه ۶۱۸-۶۲۶، اشراق در سده هفتم میلادی، علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ).
- مفتاح السعادة و مصباح السیادة، طاش کبری زاده، پژوهش شرف الدین احمد، چاپخانه مجلس دایره المعارف عثمانی، حیدرآباد، دکن، هند، جلد یکم ۱۳۹۷ ق - ۱۹۷۷ م، جلد دوم ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م.
- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، علی فرزند اسماعیل اشعری، تصحیح هلموت ریتز، دارالنشر فراز اشنایر، بیروت، لبنان.
- الملل و النحل، محمد فرزند عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸ ق)، چاپ مصر، ۱۹۴۵ م؛ چاپ دیگر: دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، لبنان، ۱۹۷۲ م؛ دیگری پژوهش گیلانی.

اشراق در سده هفتم میلادی

۱۸

النزاع و التخاصم فیما بین بنی أمیة و بنی هاشم، مقریزی شافعی، تقی الدین، احمد فرزند علی (۷۶۶ - ۸۴۵ م)، حسین مؤنس، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۸۸ م.
 نفس الرحمان فی أحوال سلمان، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ملاحسین نوری طبرسی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق)، خطی؛ و پژوهش ایاد کمالی اصل، چاپ یاد اندیشه، قم، ۱۴۱۳ ق / ۱۳۶۹ خ.
 وعاظ السلاطین، علی وردی، چاپ بغداد، ۱۹۵۱.

دکتر علی نقی
 نیم‌سنزوی